



CHERAGH

# چراغ



سومین

پیش شماره ماهانه

خرداد ماه ۱۳۸۴



## تقدیم به شما

آن گاه که زندگی آسان نمی گذرد

به یاد آر...

شاید خود بدانی،  
که دیگران همیشه در اندیشه تو اند.  
که می توانی همیشه رنگین کمان های پس  
از باران را ببینی،  
که شگفتی های وجودت را شاکر باشی،  
و با فرا رسیدن فردا،  
می توانی همه را باز از سر گیری.  
تو که می توانی به یاد آری که چگونه روزها  
سرشار از لبخند توانند بود ،  
و باور کنی هر آنچه در پی اش هستی  
دست یافتنی است.  
می توانی فرصت آن داشته باشی تا گلها را  
ببوی ،  
و زیبایی وجودت را با دیگران تقسیم کنی.  
می توانی امروز را هدیه ای بدانی و فردا را  
هدیه ای دیگر.  
می توانی برگی پرمعنا به دفتر زندگانت  
بیفزایی  
و می توانی زندگی را تا پایان شادمانه  
بگذرانی...  
چیزی که بی تردید به حقیقت خواهد  
پیوست.  
تو می توانی همچنان بذره های روپا را  
بیافشانی ،  
و اگر باورشان کنی...  
در برابرت می بالند و برایت شکوفا  
می شوند.

پیام سردبیر	2
همجنس گرایی در کشورهای همجوار	2
همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی	3
مصاحبه	5
یک سرگذشت	8
گزارشی از تهران	9
خوش پوش	11
مراقب باش	11

CHERAGH MAGAZINE  
Cultural – Social

Sponsor: PGLO

Editor-in-chief: Payam SHIRAZI

Editor: Nima

Cover Designer: Amir Hosein

Second Pre-Issue: June 2005

Web Site:

[www.cheragh.pglo.org](http://www.cheragh.pglo.org)

E-mail:

[payam@pglo.org](mailto:payam@pglo.org)

نشریه ی فرهنگی اجتماعی چراغ

صاحب امتیاز : سازمان PGLO

سردبیر : پیام شیرازی

ویراستار: نیما

طراح روی جلد: امیر حسین

دومین پیش شماره: خرداد ماه 84

آدرس وب سایت :

پست الکترونیکی :

استفاده از مطالب این نشریه با ذکر منبع آزاد است



## قزاقستان

در تاریخ شانزدهم جولای 1997 روابط همجنسگرایان از حالت جرم خارج شد. بر طبق قانون مجازات جدید مشخص شده است که اگر در بین روابط همجنسگرایان رضایت دوطرفه وجود داشته باشد به عنوان یک جرم تلقی نخواهد شد.

بر طبق ماده 121 قانون مجازات جدید، تنها در صورت نبود رضایت دو طرف و شکایت یکی از آنها در روابط جنسی عنوان جرم و تجاوز به میان خواهد آمد و قابل پیگرد قانونی است.

بر اساس اعلامیه سازمان عفو بین الملل که در نوامبر سال 1997 صادر شد، با توجه به قانون مجازات جدید قزاقستان، این کشور از لیست کشورهای همجنسگرایان را ممنوع می کردند خارج شد. هم چنین اضافه می کند از این پس همجنسگرایان قزاقی در داشتن روابط جنسی بین مردان و یا زنان همجنسگرا آزاد هستند و دیگر از سوی هیچ مرجع قضایی پیگیری نخواهد شد.

اگرچه دولت قزاقستان در به تصویب رسیدن این قانون جسارت بزرگی را از خود نشان داد، اما همچنان این آزادی عملاً تنها در پایتخت آن یعنی آلماتا و چند شهر مرکزی دیگر مشاهده می شود.

با توجه به قانون جدید، سن جنسی شانزده سال اعلام گردیده است که هر گونه روابط جنسی زیر این سن به عنوان تجاوز قلمداد خواهد شد.

مطابق ماده 123 این قانون، همجنسگرایان می توانند علیه هرگونه تهدید و یا پرونده سازی که به جنسیت آنها برمی گردد دادخواهی نمایند.

همجنسگرایان قزاقی تصویب این سه ماده را در قانون جدید کشورشان (123-122-121) یک نقطه عطف و تغییر جهت بزرگی می دانند. لازم به ذکر است محل عمومی همجنسگرایان تنها در سه باشگاه (کلاب) واقع در پایتخت قدیمی (آلماتا) است و هیچ مجله ای چاپ نمی شود.

اگرچه همجنسگرایان قزاقی از این بهبود قانونی خشنودند اما همگی آنها به یک اندازه خوشحال نیستند چراکه هنوز ترس و نگرانی از خانواده و دولت که از همجنسگرایان با بهانه های مختلفی دوری می کنند وجود دارد.

و در پایان سیاحت گران همجنس گرایی که به قزاقستان سفر می کنند به علت احتمال خطر شدت برخورد و تحت ستم قرار گرفتن از طرف اجتماع، بیان هویت جنسی خودشان را به طور علنی توصیه نمی کنند.

## پیام شیرازی

مدتی پیش یکی از دوستان هتروسکشوالم از من پرسید که در اوقات فراغتم چه می کنم؟ خواستم راستش را بگویم که به فکر همجنس گرایان ایرانی هستم، اما دیدم که او جنبه بحث و گفتگو را ندارد و گفتم که پیاده روی می کنم. موضوع زیر هم آنجا به ذهنم رسید.

به نظر من سرگذشت همجنس گرایان ایرانی خیلی شبیه آن داستان معروف مردی است که در بیابان سفر می کرد و با گرگی گرسنه رو به رو شد و تنها راه نجات جان خودش را فرو رفتن در چاهی دید؛ اما گویا بدترین راه را انتخاب کرده بود، چون در ته چاه ازدهایی منتظر نزول روزی اش نشسته بود. در این میان تنها یک ریشه خشکیده است که دلش می سوزد و اجازه می دهد آن بداقبال خودش را به او آویزان کند به این امید که یا گرگ پشیمان شود و یا اجل ازدها زودتر از اجل آن مرد رسد. اما همیشه زندگی و دنیا به روی خواسته های ما نمی گردد، به اندازه چشم به هم زدن این امید به آهی بدل می شود. وقتی که مرد موش هایی را می بیند که به جان ریشه خشکیده افتاده و آن را می جوند گویی به جان تپاه شده وی افتاده اند.

همیشه این داستان برای من تجسم کننده سرگذشت همجنس گرایان در ایران بوده است. از یک طرف فشار خانواده و اجتماع و از جانب دیگر فشار حکومت؛ گذر عمر هم شادترین و پرخاطره ترین روزهای زندگی مان را می گیرد. شما اگر بودید چه می کردید؟

آیا در یک لحظه با رها کردن تنها ریشه زندگی، خودتان را خوراک مرگ می کردید؟ و یا از چاه به بیرون می آمده و با گرگ به مناظره می نشستید؟ شاید هم عقده دلتان را سر موش ها خالی می کردید؟ و یا منتظر می نشستید و نگاه به آسمان که کسی به کمک شما بیاید و گرگ را فراری دهد؟ و شاید دنبال ریشه و دست آویزی دیگر می گشتید؟!

اما شخصیت این داستان ما هیچ کدام از کارهای بالا را انجام نمی دهد؛ او همانطور که یک دستی و پا در هواست با دست دیگرش مشغول خوردن عسل از کندوبی می شود که به دیوار چاه چسبیده است. شاید کمی احمقانه به نظر برسد اما لذت بردن از شهد زندگی، حق ماست بدون توجه به اینکه خارج از این محیط چه می گذرد.

هیچ کس خبر ندارد اگر بیرون از چاه بودیم چه اتفاقی می افتاد. حتما توی آفتاب سوزان راه می رفتیم و یا تجربه نکرده ایم اگر ریشه جدا شود و به ته چاه سقوط کنیم چه خواهد شد!

اما همین اندازه مطمئن هستیم که ما همجنس گرایی و شرایط فعلی ما چنین است و شهد عسل شیرین. تصور کردن کسانی که خارج از چاه و دور از خطر گرگ زندگی می کنند وضعیت ما را عوض نمی کند، همانطور که رها کردن ریشه و یا به فکر جبران اشتباهات گذشته افتادن تاثیری ندارد.

پس باید دور و اطرافمان را خوب نگاه کنیم، حتما کنار دست شما هم کندوبی عسلی پیدا خواهد شد که شیرینی روزهای درگذر را به خاطرتان نگاه دارد

رادیو PGLO را حمایت کنید

رادیو برای ادامه کار و خدمات بیشتر به کمک مالی شما دوستان نیازمند است.  
ای همجنسگرا، من هستم، تو هم باش.

[www.radio.pglo.org](http://www.radio.pglo.org)  
[radio@pglo.org](mailto:radio@pglo.org)



## همجنسگرایی در گذر ادبیات فارسی دکتر سیروس شمیسا

### افلاطون و رساله مهمانی

از نوشته های افلاطون معلوم می شود که عشق مرد به مرد در یونان کاملاً مرسوم بوده است و امثال سقراط (لابد به تبع پیشینیان خود) به آن جنبه معنوی و فلسفی و با اصطلاحات ما جنبه الهی و عرفانی داده بودند.

رساله ضیافت یا مهمانی (عشق) افلاطون اختصاص به عشق دارد و در آن عشق مرد به مرد با ارجاع به رفتار و پندار سقراط تفسیر فلسفی شده است. میانجی چند آموزه مهم عرفانی ما از جمله اصل "عشق زمینی در نهایت به عشق آسمانی راه می یابد" در این رساله به تفصیل دیده می شود. سقراط خود به عشق ورزی به خوئیرویان دانا معروف بوده است و از باب نمونه عشق او به الکیادس در رساله مهمانی افلاطون آمده است. تفسیر فلاسفه یونان این است که چون زیبایی افراد نسبت به هم فرق نمی کند عاشق از یک زیبایی متوجه همه زیبایی ها و نهایتاً جوهر زیبایی می شود معشوق هم از عاشق پرورش می یابد و به کمال و کمالات می رسد.

در آثار افلاطون تکیه بر این عشق معنوی است اما از فحوائی عبارت او برمی آید که عشق جسمانی هم بین مردان مرسوم بوده است و در این مورد سخن از آفرودیت (الهه زیبایی) و اروس (خدای عشق) زمینی شده است. اینک خلاصه رساله مهمانی (symposium) افلاطون که در مجموعه آثارش به ترجمه دکتر کاونینی و دکتر لطفی آمده است با توجه به موضوع بحث می پردازیم.

### خلاصه رساله مهمانی

نعمتی بالاتر از این برای یک جوان وجود ندارد که محبوب مردی شریف و با ارزش باشد و برای یک مرد نیز نعمتی بالاتر از معشوق نیست. آخیلوس مردانگی بخرچ داد و انتقام عاشق خود پاتروکلوس را از هکتور گرفت و به خاطر او جان خود را باخت. این که آشیل می گوید آخیلوس عاشق پاتروکلوس بوده است افسانه ای بیش نیست زیرا آخیلوس چنانچه هومر می گوید نه تنها زیباتر از پاتروکلوس، بلکه از او جوانتر نیز بوده است چون دو آفرودیت (خدای زیبایی) وجود دارد ما مجبوریم وجود دو اروس (خدای عشق) را بپذیریم. یکی خدای مسن تری است که پدرش اورانوس است و مادری هم ندارد و ما او را آفرودیت آسمانی می نامیم. آفرودیت دوم خدای جوان تری است که دختر زئوس و دیونه است و نزد ما آفرودیت زمینی نامیده می شود. اروس می گوید که با آفرودیت زمینی پیوستگی دارد خودش هم در حقیقت پست و زمینی است و کارش این است که انسانهای سفله را به دوست داشتن بر می انگیزد

و این قبیل انسانها نه تنها پسران بلکه زنان را نیز دوست می دارند. ولیکن اروس آسمانی با آن آفرودیت دیگر پیوند دارد که فقط از مردی بوجود آمده و در ایجادش زنی شرکت نداشته است این اروس متوجه پسران است و چون اروس دیگر مسن تر است گرد هوا و هوس نمی گردد و آنها که از او الهام می گیرند عاشق پسران می شوند که طبیعتاً هم عاقل تر و هم قوی ترند.

در بین کسانی که با پسران عشق می ورزند به آسانی می توان افرادی را که از این اروس الهام می گیرند به خوبی باز شناخت زیرا اینگونه افراد به کودکان توجهی ندارند بلکه به جوانهایی میل می کنند که آثار خردمندی در آنها ظاهر شده باشد و این موقعی است که موی صورت شروع به روئیدن می کند. کسی که با جوانی در این سن عشق ورزی آغازد گمان می کنم حاضر باشد همه زندگی خود را با او بسر برد. به نظر من اصلاً باید قانونی وضع شود که دلباختن به پسران نوری را ممنوع سازد. در عین حال باید آن عشق بازان سفله را نیز مجبور ساخت که از عشق ورزی با زنان هرجایی دست بردارند زیرا همین قبیل عشق بازان، عشق ورزی با پسران را بدنام ساخته اند. در جاهای دیگری که تحت سلطه بیگانگان



قرار دارد چنین کاری ننگ شمرده می شود زیرا در این شهرها عشق ورزی با جوانان از نقطه نظر شکل حکومت که استبدادی است بد و زشت شمرده می شود. حکمرانان خودرایی آنجا به صلاح خود میدانند که بین افراد ملتشان افکار بند و دوستی های محکم و پایدار که مانند همه صفات نیک که زایده عشق است بوجود آید. در کشور ما آشکارا عشق ورزیدن بهتر و

زیباتر از عشق ورزیدن پنهانی است. موفقیت در بدست آوردن دل معشوق زیبا شمرده می شود در صورتی که عدم موفقیت در این کار ننگ بشمار می آید. اما از طرف دیگر وقتی می بینیم که پدران بر پسران خود سرپرستی می گمارند و اجازه نمی دهند که فرزندشان با عاشق خود صحبت کند و مخصوصاً به سرپرست تاکید می کنند که همیشه مواظب این امر باشد ... شخص بد همان عاشق پست است که بدن را بیشتر از روح و درون دوست دارد و بدیهی است که عشق چنین کسی هم عشق پایداری نیست. اما آنکه به روح زیبایی دل باخته است یک عمر بر سر این عشق پایدار می ماند.

همانطور که عاشق حق دارد هر خدمتی را به معشوق کند بی آنکه به پستی و چالپوسی متهم شود طبق رسوم و عادات ما معشوق نیز فقط از یک راه می تواند کمر به خدمت عاشق ببندد بی آنکه لکه ننگی دامانش را آلوده کند و آن خدمتی است که به منظور کسب فضیلت و قابلیت معنوی به جای آورده شود و همه مردانی که به دنبال مردان می روند یعنی مادام که

جوان هستند مردان را دوست دارند و به این خوشند که در کنار مردان بسر برند و وقت خود را با آنها بگذرانند و با آنها هم آغوش گردند و این دسته که صفت مردی را بیشتر از دیگر مردان دارند عالی ترین جوانان می باشند.

البته بعضی از مردم این جوانان را به بی شرمی متهم می سازند ولیکن این اتهام خلاف عقل است زیرا آنان این عمل را به سبب بی شرمی انجام نمی دهند بلکه چون شجاع و رشید و جسور هستند با کسانی که مثل خودشان می باشند عشق می ورزند و روی همین اصل است که فقط این قبیل جوانان چون بزرگ می شوند خود را وقف خدمت دولت می سازند. این گروه وقتی که به سن مردی می رسند به پسران عشق می ورزند و ازدواج و تولید نسلشان از روی علاقه نیست بلکه به این جهت است که قانون آنها را به این کار مجبور می سازد و اگر آنها را به حال خود بگذارند به ازدواج تن در نمی دهند.

کسی که بخواهد در دنیای عشق از راه راست وارد شود باید در جوانی فریفته بدن های زیبا باشد و اگر رهبری داشته باشد که راه صحیح را به او نشان دهد ابتدا فقط به یک بدن زیبا دل می بندد و از این دلبستگی افکار و اندیشه های زیبایی در او بوجود می آید. سپس به خودی خود متوجه می شود که زیبایی یک بدن با زیبایی بدن های دیگر یکی است و بنابراین اگر قرار باشد که او به دنبال زیبایی بدن برود علت ندارد که بدنی را بر بدن دیگر ترجیح دهد. با پیدا شدن این شناسایی او عاشق همه بدن های زیبا خواهد شد و از اشتیاق شدید به یک بدن تنها دست خواهد برداشت. پس از این مرحله متوجه زیبایی روح خواهد شد و آن را به مراتب بهتر از زیبایی بدن خواهد شمرد. در این هنگام اگر جوانی را پیدا کند که روحی زیبا دارد ولو از زیبایی جسمی بهره زیادی نداشته باشد دل در او خواهد بست و پیوسته در اندیشه او خواهد بود و افکاری را خواهد جست و ایجاد خواهد کرد که بتواند آن جوان را بهتر سازد. به این ترتیب به جایی خواهد رسید که خواهد توانست زیبایی عوالم معنوی و کوشش های اخلاقی را رویت کند و خویشی و یگانگی را که بین اینها هست بشناسد و زیبایی های جسمی را کوچک و حقیر شمارد.

اما پس از این مرحله متوجه شناسایی ها خواهد گردید تا زیبایی آنها را نیز رویت کند و چون به این ترتیب چشمش به مظاهر متعدد زیبایی گشوده شود دیگر پایبند یک مظهر واحد نخواهد بود و اسیر یک پسر و یا یک مرد یا یک کوشش اخلاقی نخواهد ماند بلکه به میان دریای پهناور زیبایی خواهد راند و در آنجا به اطراف خود نظر خواهد انداخت و از عشق بی پایان به حکمت و معرفت الهام گرفته سخنان و اندیشه های زیبای فراوان خواهد آفرید. کسی که از تمایل به پسران شروع کرده و در مراحل مختلف زیبایی به ترتیبی که بیان کردم پیش برود و بالاخره به جایی برسد که شروع به رویت آن زیبایی اصلی کند می توان گفت که تقریباً به هدف عشق رسیده است...

سقراط گفت: آگاتون به داد من برس. عشق این پسر (الکیادس) کم بلا بر سر من نیاورده است. از روزی که من دل به او بستم دیگر حق ندارم حتی با یک جوان زیبا حرف بزنم یا نگاهش کنم و الا او فوری حسادتش به جوش آید و کارهایی می کند که باور کردنی نیست. الکیادس گفت: شما می بینید که سقراط همیشه دلباخته خوب رویان است و لحظه ای از آنها دور

نمی شود. شما باید بدانید که او در واقع کوچکترین اعتنایی به زیبایی یا ثروت یا مقام اجتماعی هیچ کس ندارد. من به زیبایی خود خیلی مغرور بودم و تصور می کردم که او واقعا مفتون من است به خود گفتم فرصتی بهتر از این نیست که در برابر عشق او تسلیم شوم و از این راه او را تحت فرمان خود در آورم. یک روز خادمی را که همیشه مراقب من بود از خود دور کردم و با سقراط تنها ماندم. من با خوشحالی منتظر بودم که سقراط در این فرصت سخنهایی را که معمولاً عاشقان در خلوت به معشوق می گویند به من بگوید ولی او کلمه ای در این باب به میان نیاورد. روز دیگر از او خواهش کردم که در ورزش با من همراهی کند و امیدوار بودم که بلکه از این راه به هدف خود برسم. مدتی با هم ورزش کردیم و باره کشتی گرفیم بی آنکه کسی ناظر من باشد ولی این راه هم مرا به هدف نرساند. دفعه بعد زرنگی بخرج دادم و بعد از شام او را به صحت گرفتم تا شب از نیمه گذشت و چون قصد رفتن کرد دیری وقت را بهانه کردم و مجبورش ساختم بماند. او روی همان نیمکتی که لمیده بود و پهلوی نمکت من بود دراز کشید. غیر از من و او کسی در اتاق نبود. وقتی که چراغ خاموش شد و خدمتکاران رفتند فکر کردم که دیگر نباید فرصت را از دست دهم بلکه باید فوراً منظور خود را آشکار کنم.

به این قصد تکانش دادم. گفتم در نظر من تو در بین هواخواهان من یگانه کسی هستی که ارزش دوستی مرا دارد و من گمان می کنم که تو تردید داری که این مسئله را با من در میان گذاری. برای من هیچ چیز پر ارزش تر از این نیست که روز بروز بهتر و عالی تر شوم و معتقدم که هیچ کس بهتر از تو نمی تواند در این راه به من کمک کند. برخاستم و بی آنکه کلمه ای بزبان بیاورم لحافم را بر رویش انداختم و زیر لحافش فرو رفتم و با هر دو بازو آن مرد فرشته آسا را در آغوش کشیدم و همه شب را در کنارش به روز اوردم. با اینکه من این عمل را کردم او باز دست از غرور و بی اعتنایی خود بر نداشت و زیبایی مرا که من آن همه به آن می بالیدم به سخره گرفت و به همه خدایان سوگند که صبح از کنارش برخاستم چنان بود که گویی شب را در بستر پدر یا برادر بزرگترم بسر برده باشم. او با عده بسیار دیگری هم همین معامله را کرده و چنان وانموده است که دلباخته آنهاست ولی چنان بازی استادانه ای با آنها کرده که در آخرکار معشوق آنها شده است.

## تلوزیون PGLO

سازمان همجنسگرایان ایرانی شبکه

تلوزیونی ویژه ای را راه اندازی خواهد نمود بدیهی است که این اقدام هزینه های بسیاری را در بر دارد و ناچاریم که از کمک های مردمی استفاده نماییم  
دوستان عزیز، بیایید در این کار بزرگ سهیم و هم قدم شویم

لطفاً کمک های مردمی خود را به شماره حساب سازمان واریز نمایید  
ما در انتظار کمک ها و راهنمایی های شما هستیم

tv@pglo.org

## مصاحبه با یک ترنسکشوال ایرانی مصاحبه کننده: آرشم



### لطفا خودتان را معرفی کنید.

من فروغ هستم، 21 سال دارم، یک ترنس سکشوال ایرانی و پناهنده کانادا هستم.

### شما یک ترنس سکشوال ایرانی هستید یعنی چه؟

من یک فردی با ویژگی های زنانه ولی متأسفانه و ناخواسته با جنسیت مردانه هستم و در ایران زاده شده ام و به زبان فارسی صحبت می کنم و فرهنگ این جامعه را شناخته ام و آگاهی دارم و با سنت های بزرگ شده ام. اما خیلی از سنت هایم را قبول ندارم.

### اشاره کردید که بعضی از سنتها و فرهنگ ها را قبول ندارید. ممکن هست مثال بزنید؟

از آنجایی که فرهنگ ما بیشتر با مذهب آمیخته شده و موقعیت من به عنوان یک ترنس با دیدگاههای اسلامی ضد و نقیض هست، خواسته یا ناخواسته طرد می شوم و کلاً هیچکس حتی خانواده درجه یکم که در این سنت و فرهنگ بزرگ شدند نمی توانند من را به عنوان فرزند و جگر گوشه شان در این وضعیت ترنسکشوال بودن ببینند و به هیچ عنوان هم نمی توانند وقتی با این مساله روبرو می شوند کنار آمده و بپذیرند. پس بهترین دلیل برای رد کردن وضعیت من پیش کشیدن مسایل مذهبی است و عقایدی که دارند.

### چطور شد که ترنس سکشوال شدید؟

حادثه خاصی نبود. از کودکی حس می کردم که دختر هستم و روابطم بیشتر با مادرم و خواهرانم بود. شاید یکی از عوامل مهم در ابتدا ترس از پدرم بود چون خیلی از او می ترسیدم و بیشتر در به تنهایی اتاق و یا آغوش مادرم پناه می بردم و مشکلات عاطفی و حتی مالی را با او در میان می گذاشتم و همچنین به دلیل داشتن صدای نازکم در اوایل مورد تمسخر پسرها در مدرسه و جامعه بودم و به همین دلیل از جنس مرد و افراد مرد واهمه داشتم و به نوعی از تمام ویژه گی های آنها تنفر داشتم.

### آیا به نظر شما اگر ترس از پدر نبود، ترنسکشوال نمی شدید؟

صدا و حالت هایم دخترانه بود و فشارهای شدیدی از طرف جامعه و مردم بر من تحمیل می شد. ترس از پدر به این علت بود که مبادا آن ویژگی ها را در من ببیند و او هم به نوعی به من سرکوفت زند، به همین خاطر به مادرم پناه می بردم چون نمی خواستم در محیط خانه این مسایل پیش بیاد. حتی می ترسیدم که پدرم اسباب بازی های دخترانه من را ببیند و با داشتن آنها مخالفت کند و فشار بیاورد. البته این مسایل مربوط به دوران کودک من هست.

### از کجا و کی فهمیدید که صدات نازک هست؟

من از وقتی که کودک بودم توی مدرسه حس می کردم که صدای من حالت های خاصی مانند خانم ها دارد و روی کلمات خاصی تاکید می کردم. مثل وا، سر تخته بشوورنش، به حق چیزهای نشنیده و ... دیگران هم مدام نازکی صدای من رو به من تذکر می دادند.

### خوب این اصطلاحات را ممکن بود با صدای پسرانه هم داشته باشید؟

چون من صدایم نازک تر بود، چون همه می گفتند که تو چرا صدای تو اینطوری هست. در دوران بلوغ که صدای همه عوض می شد، صدای من هنوز تن دخترانه داشت و هرچه بزرگتر می شدم باور می کردم که صدایم دخترانه است و همیشه در مدرسه انگشت نما بودم و مرا مسخره می کردند. این موارد مربوط به ابتدایی و راهنمایی من هست و اون موقع خودم را به عنوان یک ترنسکشوال نمی شناختم.

### عکس العمل تو در ارتباط با این تمسخر ها چی بود؟

در محیط مدرسه هیچ، چون آنها پسر بودند و من هم ضعیف تر از آنها بودم و من بیشتر در دلم نگه می داشتم، ولی در خانه گریه می کردم و با مادرم درد و دل می کردم ولی با آنها هیچ برخوردی نداشتم چون برای خودم مشکل ساز بود. ولی یکبار در سرویس مدرسه هنگام برگشتن عکس العمل خیلی شدیدی نشان دادم و متأسفانه خودم مغلوب واقع شدم.

### عکس العمل خانواده راجع به این حساسیت ها و مشکلات تو چه بود؟

حقیقتش چون پدرم اکثراً در محیط کار و دور از خانه بود، کمتر از این مشکلات با خبر می شد و وقتی هم که این مشکل را با مادرم و خواهرانم مطرح می کردم می گفتند سعی کن در اخلاق و رفتار خودت محکم تر باشی و نقطه ضعف از خودت نشان ندهی. ولی با تمام مقاومت هایی که از خودم نشان دادم تا بتوانم نقش پسر را بازی کنم ولی در درونم همیشه چیزی بود که سخت من را می فشرد و می گفت من این نقشی را که بازی می کنم، نیستم و برایم خیلی سخت بود که بتوانم با این دوگانگی کنار بیایم و حتی یکبار به علت فشارهای درونی و بیرونی اقدام به خودکشی کردم که ناموفق بود.

### عکس العمل شدید شما در سرویس چه بود و چرا مغلوب شدی؟

من و دوستم که او هم یک ترنسکشوال بود با هم تصمیم داشتیم که در آن روز با هم به منزل ما برویم و وقتی که سوار سرویس شدیم همه یکدفعه هو کشیدند و گفتند حالا شدند دو تا زن و خندیدند و من هم برای دفاع از خودم و بیشتر دوستم که آدم خجالتی بود به طرف یکی از آنها رفتم و با صدای بلند به او گفتم که اگر یکبار دیگر این حرف را بزنی و بخواهد که ما را مسخره کند، بلایی به سرش می آورم که خودش کیف کند، ولی متأسفانه چند نفر دیگر و آن شخص دست من را از پشت گرفتند و چند تا سیلی به من زدند و هیچکس از من و دوستم دفاع نکرد و من با حالتی پریشان و مضطرب از سرویس پیاده شدم و با تاکسی به خانه رفتیم.

### فکر می کنید چرا مغلوب شدید و چرا نتوانستید به خوبی از خودتان دفاع کنید؟

علت اینکه مغلوب شدم این بود که نتوانستم واقعا به آنها اثبات کنم که رفتار من ساختگی نیست و باید به من احترام بگذارند ولی متأسفانه نه تنها این فکر را نکردند بلکه از روزهای بعد هم به شدت تمسخر آنها اضافه شد.

### از چه موقع خودت را شناختی و از خودت چه می دانستی؟

از زمانی خودم را شناختم که با دوستم آشنا شدم که او هم ترنسکشوال بود و آن زمان هم می فهمیدم که من هیچ تمایلی به پسر بودن ندارم و خودم شخصا



اقدام به تغییر جنسیت کردم ولی چون به سن قانونی نرسیده بودم، بیشتر اصرار داشتند که با پدر و مادرم به مشاوره روانشناسی بروم که من خودداری می کردم. کاملاً یک حس دخترانه داشتم و همه آن ژست ها، لباس ها و عکس هایم دخترانه بودند.

آیا الان هم همان نظر را دارید و یا خودتان را طوری دیگر باور کردید؟

بله و حتی الان با دید بازتری به خودم نگاه می کنم چون بیشتر در مورد خودم اطلاع دارم و تنها مشکل من ترس از عمل هست که اینکه آیا عمل من با موفقیت انجام خواهد شد یا نه و هدفم از عمل کردنم در وهله اول این هست که به عنوان یک زن کامل در جامعه زندگی کنم و اینکه بتوانم از زندگی عاطفی و احساسات خودم مثل یک زن عادی لذت ببرم و از این استرس و ترسی که همیشه با من بوده خلاص شوم.

شما از ترس و استرس گفتید که برای رهایی از آنها می خواهید زن شوید. ممکن هست دلیل این ترس و استرس را بیان کنید؟

دلیل اصلی این ترس و استرس را هر ترنسکشوالی می داند. چون ما بعنوان یک فردی که می خواهیم عمل کنیم و برای عمل احتیاج به هورمون تراپی داریم. در حال حاضر دوگانگی های فاحشی داریم که هر شخص رهگذری با یک نگاه می تواند بفهمد که این دوگانگی ها چه هستند. بیشتر زمانی که من برای خرید بیرون می روم باید به طریقی بدن و صورتم را بپوشانم که کسی تشخیص ندهد که من ترنسکشوال هستم چون ممکن هست یا مسخره شوم و یا اذیتم بکنند و این ترس و استرس در جاهای شلوغ تر بیشتر خواهد شد. به این دلیل من شخصاً بیشتر وقتم را در خانه می گذرانم تا اینکه بتوانم آن آرامشی را که می خواهم، داشته باشم و به خاطر فشارهایی که برایم وجود دارد و ممکن هست باعث افسردگی شدید تر من شود راحت تر باشم.

آیا فیزیک بدنی ترنسکشوال ها هم متفاوت با پسرها هست یا خیر؟

من فکر می کنم قبل از هورمون تراپی هیچ فرقی ندارد حتی مثل پسرها موهای صورت داریم، سینه ها کاملاً تخت و صاف هست ولی بعد از هورمون تراپی از آن حالت خارج شده و هر چه زمان بیشتر بگذرد بر ویژگی های زنانه بدنمان بیشتر می شود. مثلاً بدن نرم تر می شود و سینه ها بیرون می ماند، رشد موهای سر زیاد تر می شود و ...

روابط سکسی ترنسکشوال ها با چه قشری از جامعه زیاد تر هست و آنها بیشتر دوست دارند با چه قشری روابط سکسی داشته باشند.

این را نمی دانم چون این یک نظر شخصی هست و نمی توانم در مورد کل ترنسکشوال ها نظر بدهم. اما خودم بیشتر کسی را ترجیح می دهم که سطح فکرش بیشتر با من همراه باشد و چون سکس پیش نیازهایی

لازم دارد در آن موارد هم توانسته باشیم با هم کنار بیایم. مثلاً دید آن نسبت به یک ترنسکشوال چه باشد. من معمولاً با افراد هتروسکشوال روابط دارم.

آیا هومون تراپی اثرات جانبی هم دارد؟

من تحت نظر پزشک نیستم اما گاهی برای خودم چند تا قرص می خورم ولی برای بعضی از دوستانم عوارضی مثل سردردهای شدید و شوک ادرار و ... دارد.

از نظر شما تفاوت ترنسکشوال ها با هموسکشوال ها چیست؟

اولین تفاوت این هست که اکثر هموسکشوال ها خودشان را به عنوان یک مرد یا یک زن قبول دارند ولی ترنس سکشوال ها همان طور که از اسم آن پیداست به یک فرد دوگانه می گویند که با هویت جنسی آن با جنسیتش تطابقی ندارند و برای اینکه بتواند هویت جنسی خودش را بهتر پیدا بکند ناچار به تغییر جنسیت می شود.

به نظر شما هموسکشوال ها می توانند با ترنسکشوال ها روابط سکسی داشته باشند؟

بله چونکه چند نفر از دوستان من که ترنسکشوال هستند دوستان هموسکشوال دارند.

شما به عمل و تغییر جنسیت اشاره کردید. آیا این راه را راهکار رسیدن به تمایلات ترنسکشوال ها می دانید؟

البته همه ترنسکشوال ها به دلایل خاص خودشان اقدام به تغییر جنسیت نمی کنند ولی من همانطور که گفتم برای اینکه بتوانم در جامعه به عنوان یک زن به جامعه خدمت کنم. دوست دارم که اقدام به این عمل کنم و هم برای خودم و هم برای اطرافیانم با فعالیت های آزادی خواهی که خواهم داشت به عنوان یک زن مفید باشم.

به نظر شما عمل تغییر جنسیت خطراتی هم در پی دارد یا نه؟

بی شک هر عملی عوارض های خاص خودش را در پی دارد ولی نوع پزشک و امکانات بیمارستان و کشوری که عمل در آن انجام می شود خیلی مهم هست. مثلاً بعضی از دوستان من نه تنها بعد از عمل راضی نبوده بلکه حتی پشیمان هم شده اند.

چه دلایلی ممکن هست باعث نارضایتی از عمل باشد؟

اول اینکه بیشتر آنهایی که عمل می کنند هنگام سکس آن لذت اصلی یک زن را نمی برند و گاهی وقت ها هم راه واژن بسته می شود که شخص اصلاً نمی تواند سکس کند و در موارد دیگر هم با عفونت واژن و هزار مشکلات دیگر روبرو می شویم.

آیا به نظر شما حتماً باید عمل انجام شود یعنی نمی شود که پسری ترنسکشوال باشد و خودش را یک زن بداند، اما عمل نکند و از زندگی خودش راضی باشد؟

این باز یک نظر شخصی هست که تغییرجنسیت بدهد یا نه. ولی این احساس رضایت بستگی به کشور، نوع فرهنگ و عوامل دیگر هم دارد. مثلاً من خیلی از



ترنسکشوال هایی را می شناسم که مثلا در خارج از ایران زندگی می کنند و هیچوقت هم به فکر تغییر جنسیت نیفتاده اند و لذت می برند

☞ **آیا شما بعد از عمل خود را یک زن واقعی می دانید یا یک فرد مبدل شده به زن ؟**

هنوز عمل نکردم که این درک را داشته باشم. ولی هیچوقت نمی توانیم در روابط سکس و مسایل دیگر واقعا مثل یک زن واقعی برای طرف مقابل باشیم. همانطور که می دونید بسیاری از حقوق زنها زیر پا گذاشته شده و بسیاری درگیر این موضوعات هستند .

☞ **آیا با توجه به این محرومیت زنان، هنوز مایلید زن باشید؟**

بیشتر خشونت مردها و فشارهایی که به زن ها در جامعه وارد می شود ، باعث ایجاد افرادی مثل ماست و من خودم معتقدم که فشار بیش از اندازه و نابرابری ها بیشتر باعث نگرانی و ناراحتی های روحی میشود و من هیچ نگران نیستم که می خواهم یک زن باشم . چون متاسفانه خیلی از زن ها هستند که با این قوانین ضد زن موافقت و یا به قول معروف زنان ضد زن نامیده می شوند. ولی من به عنوان یک ترنسکشوال از حقوق زن ها دفاع می کنم و فکر می کنم الان در آن جایی هستم که بتوانم آزادانه از حق هر ترنسکشوال و زن دفاع کنم.

☞ **نظر شما راجع به مرد ها چیست و آیا با آنها راحت هستید ؟**

بستگی دارد که چه مردی باشد. با مردانی که فقط ادعای مردی میکنند هیچ رابطه ای ندارم . مهم این است که آن مرد واقعا انسان باشد و به حقوق هر انسانی احترام بگذارد.

☞ **آیا شما بعد و یا قبل از عمل دوست دارید با یک مرد ازدواج کنید یا مایلید به همین زندگی ادامه دهید.**

ازدواج اصلا ربطی به عمل کردن ندارد و هر فردی چه ترنسکشوال چه هموسکشوال و چه مرد و چه زن، آن زمانی که جفت عاطفی خودش را پیدا کند بدون هیچ مانعی می تواند با شریک عاطفی خودش زندگی کند و اگر منظورتان ازدواج قانونی و ثبتی باشد آن را قبول ندارم.

☞ **چرا این ازدواج های قانونی و ثبتی را قبول ندارید؟**

به نظر من دلیلی ندارد که دو نفر که همدیگر را دوست دارند حتما آن دوست داشتن شان را در جایی ثبت کنند. اگر به هم اطمینان داشته باشند هیچ نیازی به ثبت نیست و به نظر من قانون باید این اجازه را به هر فرد بدهد که بتواند آزادانه شریک زندگی خودش را انتخاب کند.

☞ **به نظر شما هستند مردان هتروسکشوالی که مایل به ازدواج با ترنسکشوال ها چه قبل و چه بعد از عمل باشند و آیا به نظر شما این تمایل واقعی هست یا موقتی؟**

من اطلاع کاملی از گرایش مردها ندارم ولی در جامعه ایران کمتر مردی حاضر به چنین رابطه ای می شود و در رابطه با مردان دیگر اطلاعی ندارم و برایم هم مهم نیست که مردی پیدا شود یا نه. چون من اول می خواهم خودم را پیدا کنم نه اینکه به خاطر یک مرد اقدام به عمل کنم تا با آنها رابطه داشته باشم. برای زندگی عاطفی خودم بیشتر ارزش قائل هستم تا روابط فیزیکی.

☞ **آیا به نظر شما روزی می رسد که مردم ترنس سکشوال ها را بپذیرند و در رفاه باشند؟**

به نظر من خیلی سخت هست. و من بعید می دانم جامعه ایرانی تا زمانی که با فرهنگ ها و سنت ها و باورهای غلط و تعصب های خشک و مذهبی آمیخته باشد بتواند ترنسکشوال ها و هموسکشوال ها را باور کند.

☞ **روابط ترنسکشوال ها با هموسکشوال ها چگونه است؟**

خیلی از دوستان صمیمی من هموسکشوال هستند و خیلی رابطه نزدیکی با هم داریم.

☞ **آیا در ایران قوانینی هست که برای شما امتیازهایی قائل شود یا خیر؟**

نه مثلا گفته میشود که مددکار اجتماعی هزینه عمل را پرداخت می کند، در صورتیکه این طور نیست. ده درصد هزینه عمل پرداخت می شود ، آن هم باید در نوبت باشیم و یا بعد از حدود یکسال از عمل شناسنامه با نام جدید صادر می شود که در قسمت توضیحات نوشته می شود که ایشان اقدام به عمل تغییر جنسیت کرده است و این نوشته باعث می شود که هیچ ارگانی به امثال ما کار نخواهد داد و این بر مشکلات ما افزوده خواهد شد.

☞ **ممنون از اینکه وقتتان را در اختیار نشریه چراغ قرار دادید.**



یازدهم جولای برابر با بیستم تیرماه

روز جهانی علیه سنگسار

بیاید همسو و هدفمند قدم برداریم



## یک سرگذشت

مهرشاد - تهران

داشتم به گذشته ام فکر می کردم و اینکه چه به سرم آمده و زندگی ام چه پستی و بلندی هایی داشته ، من بیست و پنج سال دارم و در این مدت چه چیزهایی را که ندیده ام. خانواده ام که مرا طرد کردند، دوستانم که هر کدام سرکوفت و متلکی به من گفتند، همسایه ها که هر روز شاکی بودند و غرغر می کردند و خیلی چیزهای دیگر. همه این مشکلات را می توانم بعد از چند دقیقه فراموش کنم و برایم بی اهمیت شوند چون من به این رفتارها عادت کرده ام اما تنها چیزی را که نمی توانم فراموش کنم و یا هر وقت تلاش می کنم که از ذهنم دور شود، بیشتر عذاب می کشم و حس می کنم که بیشتر در ذهنم حک می شود کسی نیست جز کامران.

کامران آن نامردی که زندگی من را به هم ریخت، آن بی شرمی که آبروی من را به باد داد و به قول معروف من را به زیر قیمت بازار فروخت. او بود که تمام این مشکلات را برای من ایجاد کرد وگرنه مادرم را چه به کامپیوتر!!!

همه چیز را کامران به هم ریخت هر وقت یادم می آید عصبی و کلافه ام می کند. چه فاجعه ای بود. وقتی به خانه آمدم مادرم گفت: مهرشاد تا حالا کجا بودی؟ با تعجب گفتم خوب معلوم هست سرکار بودم، مادرم پرسید که چرا دیشب به خانه نیامدی و من با تعجب بیشتری گفتم که خوب کشیک بودم مگر نگفته بودم! مادرم یک خنده تمسخرآمیزی زد و گفت خودتی بچه! و شروع کرد به گریه و زاری و نفرین و ناله کردن، ای بابا چی شده بود؟ تا خواستم از موضوع سر در بیاورم یکدفعه با چشمان برق زده و عصبانی برادرم مواجه شدم که داشت از عصبانیت سگته می کرد. از همان چیزی که می ترسیدم بر سرم آمده بود، خانواده ام فهمیده بودند که من گئی هستم.

همان صبح که من و کامران دعوا داشتیم و من از عصبانیت جواب تلفنش را نداده بودم، به خانه ما آمده بود و از سیر تا پیاز را برای مادر و برادرم تعریف کرده بود و برای تایید صحت حرف هایش هم خواسته بوده که کامپیوتر من را چک کنند و متأسفانه آنها هم همین کار را کرده بودند و من جایی برای انکار نداشتم و زندگی ام لو رفته بود. آن چیزهایی که بیش از بیست سال در دلم بود فاش شده بود. برادرم با عصبانیت به من گفت که فقط پنج ساعت وقت دارم که از آن خانه بروم، مادرم هم مدام گریه می کرد و از می خواست که تا وقتی که خوب نشده ام برنگردم.

نمی دانید که چطور وسایلم را جمع کردم و یک ساک کوچک برداشتم و آواره خیابان شدم. هیچ جا را نداشتم که بروم و دلم می خواست که هیچ وقت کامران را نبینم. نمی توانستم بفهمم که چرا این کار را با من کرده بود، ما عاشقانه همدیگر را دوست داشتیم فقط گاهی دعوایی ساده داشتیم که بین هر دو زوجی پیش خواهد آمد ولی آن احمق به همین خاطر زندگی من را خراب کرد. هیچ جایی برای رفتن نداشتم غیر از اتاق محل کارم، به آنجا رفتم و تا صبح گریه کردم. روزها گذشت و من هر روز شکسته تر و بی رمق تر از دیروز می شدم. خودم را وقف کارم کرده بودم چون این تنها چیزی در دنیا بود که من را ارضا می کرد. وقتی که می توانستم به مرضی خدمت کنم و او را کمک کنم و

با صدای ضعیفش من را دعا می کرد، انگار هیچ غم و غصه ای نداشتم. وقتی مسکنی به پیرزنی می دادم که ناله درد پایش فراموش شود و به خواب رود، انگار من بهترین بودم. وقتی هر شب اتاق مریض ها را چک می کردم و نبضشان را می گرفتم و اطمینان می دادم که تا صبح مشکلی ندارند احساس غرور می کردم و فقط این کار بود که با روحیات من سازگار بود و علیه من قدم برنمی داشت.

از مادر و برادرم زیاد خبر نداشتم. هر وقت به خانه تماس می گرفتم برادرم گوشی را برمی داشت و با شنیدن صدای من سریعاً قطع می کرد. در این پنج ماه گذشته فقط یک بار توانستم با مادرم حرف بزنم و آن هم وقتی بود که برادرم به نماز جمعه رفته بود و مادرم از برگشتن او نمی ترسید، اما با این حال حرف های ما فقط پنج دقیقه طول کشید و بقیه آن گریه کردن بود. تمامی این اتفاقات به خاطر کامران بود. من هیچوقت نمی توانم او را ببخشم. من که تازه گی نشده بودم، سالهای زیادی بود که من گرایش خودم را شناخته و با این حس زندگی می کردم. یک همزیستی بود بین من و خانواده و اطرافیانم.

من هنر پیشه خوبی بودم و هیچوقت نمی گذاشتم کسی از این امر مطلع شود. با دوستانم هر وقت بیرون می رفتم خیلی بیشتر از آنها از این دختر و آن دختر حرف می زدم. آنها تا قبل از اینکه کامران همه چیز را خراب کند اصلاً نمی دانستند که گی یعنی چه؛ ولی بعد از آن همه، من را مسخره می کردند. من نمی دانم که کی به آنها گفته بود اما یا کامران گفته و یا برادرم.

یک شب که بیمارستان کشیک بودم حدود نیمه شب بود که داشتم با یکی از مریض ها گپ می زدم. سوز سردی می آمد و برف تمام خیابان را گرفته بود که یکدفعه صدای آمبولانس سکوت شب را شکست. من بر طبق عادت سریع دویدم به محوطه بیمارستان تا کمک کنم. در آمبولانس را باز کردم و یکدفعه بی اختیار فریاد کشیدم. نمی دانم چرا؛ من مریض های بد حال و وخیم زیادی را دیده بودم اما این یکی فرق داشت. این فقط یک مریض نبود، این یک زندگی بود، این یک رویا، یک عشق، یک خیانت، یک کینه، یک نفرت، یک کابوس بود. و کامران بود اما یک کامران مریض و خون آلود.

نمی دانستم باید چکار کنم به آن کسی که من را به این روز نشانده کمک کنم یا نه؟ نه من کمکش نمی کنم. الان وقت انتقام هست. همانطور که مادرم را به گریه انداخت، من هم مادر او را به گریه می اندازم. او من را بدیخت کرد و من هم او را بدیخت می کنم. نمی دانستم باید چکار کنم. یک وقت به خودم آمدم که دیدم کامران را به داخل بیمارستان می برند و من توی سرما ایستاده ام و چند نفر هم من را با تعجب نگاه می کنند. سریع به داخل رفتم و کارم را شروع کردم. من یک پرستار بودم و وظایفی داشتم؛ کینه ورزی و انتقام گیری بایستی برای بیرون از این محل باشد و تصمیم گرفتم که او را به چشم یک مریض ببینم نه کامران.

وای خدای من یک زخم چاقوی عمیق روی سینه ی کامران بود. چاقو حدود ده سانت از سینه او را شکافته بود. نمی دانم چرا این اتفاق افتاده بود چون کامران اهل دعوا و این چیزها نبود، او با چاقوکش ها کاری نداشت. ضربه چاقو عمیق بود و باید به اتاق عمل می رفت. نمی دانید که وقتی کامران را با این حال می دیدم چه حالی داشتم. اشکهایم بی اختیار پایین می آمد. وقتی که بدن خونین او را می دیدم انگار من را

## گزارشی از تهران

عماد - تهران



پیش از هر چیز و بررسی هر موضوع باید پیشینه ی آن را مورد تفحص قرار داد. گرایش به همجنس یکی از موضوعاتی است که از دیرباز در ایران وجود داشته و در آثار و ادبیات ما موج میزند. در کتاب هروثد یکی از ویژگی های ایرانیان را نپرداختن آنها به سدومی یا همان لواط هست که از آنجا که ایران دارای فرهنگی پاترمونیال (پدرسالار) میباشد، این دور از پذیرش میباشد، زیرا پس از یورش اسکندر مقدونی مرکزی برای این موضوع که پسران با هم عشق بیازند به وجود آمد که اگر خواهانی نداشت مورد اقبال عمومی قرار نمیگرفت در حالی که اینگونه نبوده.

گرایش به همجنس تا زمان ساسانیان به طور علنی در کشور نمایان بوده ولی پس از قدرت گیری ساسانیان و ایجاد شریعت برای دین زرتشت این مسئله مذموم شناخت شد. با ورود اعراب به ایران از آنجا که الله به مسلمین وعده ی حوریان و قلمان های زیبا روی داده بود بر خود حلال دانستند که با مردان نیز همانند زنان همخوابه شوند اما به نام نوکر و غلام ولی نه به صورت آشکار در جامعه. این روند ادامه داشت تا زمان مغولان که این گرایش به دلیل هنجار بودن آن در بین آنها در کشور این مطلب آشکارا ظهور کرد.

تا زمان صفویان و رسمی نشدن دین شیعه در ایران عشق ورزیدن به همجنس اگر مورد پذیرش افکار عمومی نبود، مورد تعقیب و آزار نیز نبود زیرا از طرف فقه سنی به ویژه شافعی و حنفی به گونه ای جانبداری می شد. ولی پس از شیعه شدن ایران و ورود فقیهان شیعی به ایران از جیل عامل لبنان و ایجاد فقه شیعه این گرایش به شدت لعن شد به گونه ای که آن را بزرگ ترین گناه در پیشگاه خدا دانستند و باعث لرزش عرش خدا پنداشتند؟!

ولی باز وجود این خواسته در جامعه باعث شد که در زمان برخی پادشاهان صفوی مراکز ویژه برای عشق بازی مردان با مردان به وجود آید به گونه ای که شاردن جهانگرد فرانسوی در خاطراتش از ایران میگوید: پسران زیبا روی ارمنی، ترک و چرکس با حرکات تحریک آمیز مردم و مردان را به این مراکز دعوت می نمودند.

دیگر در فرهنگ عامه این رسوخ نموده بود حتی در دوره قاجار که جامعه سخت مذهبی بود مردم به ویژه شعرا از ابراز این گرایش امتناع نمی ورزیدند و مورد شماتت نبودند. شایان ذکر هست که انحراف جنسی به کودکان در ایران و کشورهای شرقی رواج بیشتری داشته و مقبول تر از گرایش دو مرد به هم بوده است ولی این به این معنا نیست که همجنسگرایی اصلا وجود نداشته بلکه پدوفیلیا یا بچه بازی مورد پسند تر بوده.

آنگونه که مشخص شده در دوره ی قاجار مخنثان و مردان مکان های مشخصی داشتند، از جمله خندق شرقی تهران، میدان جلالیه (پارک فرح یا لاله) و البته دروازه قزوین یا همان میدان گمرک فعلی که از دیر ایام محلی برای خود فروشان بوده است.

ایرج میرزا شاعر و روشن فکر عصر قاجار و پهلوی از پسران فکولی لاله زار می گوید و به آنان عشق می ورزد. لاله زار از دیر ایام مکانی برای یافتن

شلاق می زدند، خیلی حالت بدی بود. به هر حال ما دوسال با هم بودیم و خاطرات خوبی داشتیم، اما حالا بازیگر بهترین خاطراتم که همان بر باد دهنده زندگیم بود در اتاق عمل بود و من به خاطر نا مناسب بودن حامل اجازه ورود به اتاق عمل را نداشتم. پشت در اتاق عمل مثل کسانی که عزیزان خودشان را از دست داده اند گریه می کردم، همیشه من به این افراد دلداری می دادم که گریه نکنند اما خودم دقیقا همان کار را می کردم و کسی نبود که به من دلداری دهد.

همانطور که چشمانم به لکه های خون بر روی زمین خیره شده بود یکدفعه کفش هایی را دیدم، نگاه که کردم یکدفعه خشک شدم، داشتم دیوانه می شدم، شاید خواب می دیدم شاید هم رویا بود. ولی این کسی که اینجا ایستاده بود خیلی شبیه کامران بود، بلند شدم و او سلام کرد و از من تشکر کرد. ای خدای من چی شده؟ کامران اینجا چه کار می کرد. داشتم دیوانه می شدم و بی اختیار زدم به گریه و محکم بغلش کردم و در بهشت آغوشش غرق شدم. یک لحظه یادم افتاد که کامران توی اتاق عمل هست و با تعجب بیشتر او را در بغل خودم حس می کردم. نمی خواستم باور کنم که کامران زیر عمل مرده و من روح او را در آغوش دارم. او باز هم از من تشکر کرد که پسر عمویم را از مرگ نجات دادم. وای خدای من الان یادم آمد، چه اشتباهی! کسی که در اتاق عمل هست پسر عموی کامران بود او خیلی شبیه کامران بود ولی با تفاوت های کمی در ظاهر و تفاوت های بسیاری در اخلاق.

چقدر خوشحال شدم که کامران واقعی من خوب و خوش و سرحال است. کامران وقتی که فهمیده بود رضا را به بیمارستان ما آورده اند سریعا به بهانه رضا و برای دیدن من به اینجا آمده بود و می خواست که از من معذرت خواهی کند. اما دیگه دیر شده بود و من زندگی ام را باخته بودم؛ ولی نتوانستم حتی یکی از آن فحش هایی را که همیشه در خلوت به او نسبت می دادم را به زبان بیاورم.

الان هم حدود چند ماه هست که من و کامران در یک خانه زندگی می کنیم و من همه چیزهای گذشته ام را از دست داده ام و فقط می توانم هفته ای یکبار به دیدن مادرم بروم. آن هم جمعه ها وقت نماز جمعه.

### RADIO PGLO

برنامه های این رادیو به آدرس های پست الکترونیکی شما ارسال خواهد شد و برای شنیدن آنها احتیاجی به اینترنت نیست. شما می توانید پیام ها و حرف های خود را به صورت مستقیم به گوش دوستان خود برسانید

یکشنبه ها از ساعت 13:30 تا 14:30 به وقت تهران با شماره تلفن دفتر موقت رادیو در ترکیه تماس بگیرید.

0090 555 42 30 360

همجنسگرایان یا به قول قدیمیان جمال پرستان بوده و هم اکنون نیز میباشد؛ کافه های لاله زار و سینماهای آن را از آن مراکز می توان نام برد.

پس از ورود سینما به ایران، سینما های لاله زار از مراکز عمده شد، کما اینکه هنوز نیز میباشد. امروزه در سینما های دست دوم و سوم، میتوان پیرهای جمال پرست را در آن خیابان یافت و مشهور ترین این سینماها سینما رودکی میباشد که هر کس وارد آن میشود این تیتراژ بر او میخورد و باید منتظر یک درخواست باشد و معمولاً در این سینماها فیلم های درجه چندم نشان میدهند. از دیگر سینماها به سینما قزوین در خیابان قزوین میشود اشاره کرد که حتی بی ترس ترین و دلیر ترین همجنس گرایان از پا گزاردن در آن ابا دارند و معمولاً اقشار بسیار سطح پایین جامعه برای اتفای نیاز جنسی خود به آنجا میروند.

به جز سینماها مراکز دیگری نیز موجود میباشد که از روزهای نخست پدیدار شدن آن ها، مراکز عمده ای برای همجنس گرایان، هرموفرویدیت ها و ترنسکشوالها بوده و مردم نیز آن مکان ها را میشناختند. از آن جمله حمام های عمومی، پارک ها، کافه ها، استخر ها و خیابان هاست.

از کافه ها شروع می کنیم البته شایان ذکر هست که صاحبان این کافه ها یا یا استخر ها یا حمام های عمومی برای این منظور این مکان ها را نمی گشودند بلکه تجمع این افراد در آن مکان ها باعث مطرح شدن آنها می گردیده است. از معروف ترین این کافه ها که تا همین چهار سال پیش نیز به طور نشناخته وجود داشت کافه نادری در خیابان نادری بود که خود من نیز نظاره گر آن بودم که فرد پیری مشغول به جلب مشتری برای پسران زیبا روی درون آلبومش بود. البته مدتهاست که دیگر آن پیرمرد نیست.

از دیگر کافه ها که یا بسته شدند یا مدیریت آنها عوض شد و یا تغییر کرد میتوان به کافه فانوس سبز، گپ، دلفین، قبیله و آلاچیق اشاره کرد. البته الان هنوز کافی شاپ هایی در تهران میباشد که همجنسگرایان و ترنسکشول ها در آنها گرد هم می آیند که به دلایل مسایل امنیتی از گفتن نام آنها معذورم.

ولی مشخص ترین کافه ویژه ی همجنسگرایان در ایران در سال 1345 در خیابان فرشته باز شد که پس از سال انقلاب ماند بقیه ی کافه ها یا کاباره ها به آتش کشیده شد و بسته شد.

از خیابان ها میتوان به خیابان بهشت در کنار پارک شهر، خیابان رازی، خیابان کریم خان زند، خیابان میرداماد، خیابان ایران نوین(فاطمی)، میدان ونک، میدان گمرک و ... نام برد که امکان ندارد در آن خیابان ها قدم بزنید و یک همجنسگرا یا ترنسکشوال را نبینید.

از گرمابه ها یا حمام های عمومی می توان به حمام صاحب قران در جنوب تهران که می گفتند که مردان سینه دار تا صبح آنجا میزدند و می رقصیدند اشاره کرد، هم چنین گرمابه برلیان در میدان بهارستان و گرمابه دو قلو در شمال تهران نیز مکان هایی بود که مردان به منظور سکس به آنجا روی می آوردند که این مکان ها نیز بسته شدند یا متروک ماندند.

از استخر ها می توان به استخر هتل شرایتون، استخر هتل هیلتون که آنها را بستند، استخری در شهرک غرب که گویا هنوز باز هست و استخر هتل اوین که تا امسال نیز مکانی بود برای آفتاب گرفتن مردم که گی ها نیز در آن بسیار می رفتند اشاره نمود.

از این موارد که بگذریم به پارک ها میرویم. پارک به دلیل تفرجگاه بودن، راحت ترین مکان برای گزاردن اوقات فراقت محلی بود که مردم بسیاری به آن روی می آورند و هم چنین مکان مناسبی برای دیدن افراد بسیار با مدل ها و قیافه های مختلف میباشد. گروه های زیادی از همجنسگرایان و به ویژه ترنسکشوال ها نیز به این مکان ها می آیند.

معمولاً در هر پارک یک فرد با رفتار فمینه وجود دارد که افراد آن محل با وی سکس انجام میدهند و در برخی موارد دارای احترام خاصی میگردد ولی در بیشتر موارد مورد تمسخر و سو استفاده افراد قرار میگیرند.

پارک شهر، به عنوان نخستین پارک مدرن تهران که هنوز هم ترنسکشوال ها و هرموفرویدیت ها و اندکی هموسکشوال در آن پاتوقی تشکیل داده اند، ولی محیطی نا امن هست و افراد در آن مشخص ترین و نمایان ترین آرایش ها و لباس ها را در بین افراد دیگر پارک دارند.

پارک های فرح ( لاله ) و شش بهمن ( فدک )، خزانه (بعثت) دیگر مکانی برای این افراد نیستند ولی در گذشته تا همین شش سال پیش مکان های معروفی بودند. اما دو پارکی که هنوز در آنها افراد همجنسگرا و به ویژه ترنسکشوال و هرموفرویدیت یافت میشود پارک دانشجو و پارک شاهنشاهی(ملت) هست.

اسم پارک دانشجو در هموسکشوال های تهران ترس می اندازد ولی باید گفت که این پارک از پنج سال پیش به این طرف با ورود افرادی از پارک شهر و شهر های دیگر ایران و سو استفاده قاچاقچیان و ارازل از این افراد بی دفاع، به شکل ناجور و رعب آوری در آمد در حالی که تا پیش از پنج سال پیش مکان بسیار خوبی برای یافتن پارتنر بوده و حتی جهانگردان نیز به این پارک برای یافتن سکس پارتنر می آمدند و هم اکنون چهار زوج همجنسگرا را می شناسم که بین سیزده تا پانزده سال پیش تا الان با هم زیر یک سقف زندگی میکنند و محل آشنایی آنها این پارک بوده است. در این اواخر افراد مشخصی در این پارک رفت آمد ندارند، حتی اگر دو پسر دست هم را بگیرند در این پارک به کلانتری برده می شوند. از سوی وزارت اطلاعات سعی بر این می شود که به پارکی خانوادگی تبدیل شود ولی هر کسی که آنجا میرود میتواند مطمئن باشد که طرف مقابل گرایش واقعی دارد البته تا چند سال دیگر امن تر خواهد شد.

در پارک شاهنشاهی(ملت) بسیار واضح میتوانید همه قشر از همجنسگرایان را ببینید.

( به دلیل طولانی بودن این گزارش قسمتی از آن را در شماره بعد به چاپ می رسانیم. )

برای ارتباط با سازمان همجنسگرایان ایرانی می توانید از آدرس های زیر استفاده نمایید.

[www.pglo.org](http://www.pglo.org)  
[pglo@pglo.org](mailto:pglo@pglo.org)

برای ارتباط با کمیسیون حقوق بشر سازمان می توانید از آدرس زیر استفاده نمایید.

[hrc@pglo.org](mailto:hrc@pglo.org)

**سازمان PGLO را با مشارکت های خود حمایت و پشتیبانی کنید**

**ای همجنسگرا ، ما که هستیم ، تو هم باش.**



## خوش پوش

### فربیا - اصفهان

خوش پوش بودن یک هنر است؛ فرد خوش پوش از ذوق و سلیقه ای ویژه برخوردار است و همواره زیبایی و متانت او زبان زد خاص و عام است. خوش پوشی هیچ منافاتی با وقار و شخصیت ندارد بلکه شخص خوش پوش محترم تر و زیباتر خواهد بود. این ذوق و سلیقه با ایده گرفتن از مدها و متدها بهینه خواهد شد. ما سعی می کنیم که برخی از سبک پوشش ها را برایتان به نمایش بگذاریم.



## مراقب باش

### علی - ترکیه

مراقب اندیشه های خود باش  
چون اندیشه ها به گفتار تبدیل می شوند.

مراقب گفتار های خود باش  
چون گفتارها به نیت ها تبدیل می شوند.

مراقب نیت های خود باش  
چون نیت ها به اعمال تبدیل می شوند.

مراقب اعمال های خود باش  
چون اعمال به عادت ها تبدیل می شوند.

مراقب عادت های خود باش  
چون عادت ها به رفتار تبدیل می شوند.

مراقب رفتار های خود باش  
چون رفتار ها به شخصیت تبدیل می شوند.

مراقب شخصیت خود باش  
چون شخصیت به سرنوشت تبدیل می شوند.

**پیش شماره سوم و چهارم به صورت اختصاصی به فاصله پانزده روز منتشر خواهند گردید زیرا که ما لیم نشریه در ابتدای هر ماه منتشر گردد**

**شماره چهارم نشریه چراغ در ابتدای تیرماه منتشر خواهد شد.**

**به جمع خانواده نشریه چراغ پیوندید.**

**ما در انتظار نامه ها و مطالب شما برای درج در نشریه هستیم.**

در گسترش و فراگیر شدن این نشریه تلاش نماییم و آن را به تمامی دوستان خود، چه همجنس گرا و چه غیر همجنس گرا معرفی نماییم

[www.cheragh.pglo.org](http://www.cheragh.pglo.org)  
[payam@pglo.org](mailto:payam@pglo.org)

